

انقلاب جنگ و جامعه از جنگ ایران و جامعه

از میان عواملی که در سال های اخیر به عنوان مانعی در راه شفافیت بیش از پیش فضای سیاسی کشور و نیز رادعی در تدارک ابزار لازم برای توسعه سیاسی مطرح شده، بخشی مستقیماً و یا به طور غیر مستقیم به موضوع جنگ مربوط می شود. اینک با توجه به این امر که اکثر قریب به اتفاق صاحب نظران کشور، اعم از غیر دولتی یا دولتی و از همه طیف های فکری، توسعه سیاسی را در زمره الزامات حیاتی برای کشور به شمار می آورند، شناسایی و بررسی موانع نامبرده و تلاش در برطرف کردنشان به منزله کوششی عمومی مطرح می شود. پرسش هایی در جامعه ما مطرح اند که اختلاف نظر در موردشان موجود تنش هایی در جامعه بوده است. چگونگی مطابقت دادن ارزش هایی که محرک بسیاری جانفشانی ها و دلاوری ها در جبهه های جنگ هشت ساله بوده است با نیازهای دوران کنونی و نیز شیوه ارج گذاری بر این جانفشانی ها در چارچوب های قانونی برای آن که دافع برابری حقوقی شهروندان نباشد، انتقال تجارب و میراث جنگ به نسل های بعدی، نقش و مسئولیت و حیطه مداخلات نیروهای نظامی به هنگام صلح در زمره این پرسش ها هستند. تنش های ناشی از حل نشده ماندن این مسائل، با تمایل عمومی جامعه دال بر تعیین چارچوب های قانونی وفاق ملی مغایر بوده و به همین دلیل نیز می توانند به منزله مانعی در برابر توسعه سیاسی کشور به شمار آیند. مسلم است که یافتن پاسخی مناسب به این پرسش ها به بازبینی گسترده ای نیاز دارد که در آن، تأثیر تک تک وقایع و عناصر سیاسی و عقیدتی، آفت

و خیزها و پیروزی‌ها و ناکامی‌های جنگ، و همچنین شرایط ملی و بین‌المللی وقت باید مورد توجه قرار گیرند. در واقع برای آنکه میراث جنگ به کمال شناخته شود، نه فقط به تفسیرات جامعه‌شناختی حاصل از آن، که به تحولات جمعیتی، اقتصادی و حتی تأثیر آن بر روانشناسی جمعی نیز باید پرداخت. تجارب سایر کشورهایی که همانند ایران درگیر جنگ‌های طولانی بوده‌اند نشان می‌دهد که این دست‌پدیده‌ها، پدیده‌هایی جهانشمول بوده و مختص به کشور ما نیست. حتی در مقام مقایسه با سایر کشورها، آنچه امروز در جامعه ما هر از چندگاهی بروز می‌کند به مراتب خفیف‌تر و پرهیزکارانه‌تر از تجاربی است که دیگر کشورها با آن مواجه بوده‌اند.^۱ در عین حال و بر اساس همین تجارب نیز می‌توان گفت که ناگفته و حل‌ناشده ماندن این مسائل می‌تواند لطمات جبران‌ناپذیری هم به کشور و هم به اعتبار نیروهای نظامی آن وارد سازد.

یکی از مهم‌ترین وجوه بروز این دست‌از مسائل جاری کشور را در میان افراد و گروه‌هایی می‌توان ملاحظه کرد که امروز نسبت به مظلوم ماندن میراث جنگ حساسیت نشان می‌دهند و برخی وقایع و الزامات روز را در تناقض با این میراث می‌بینند. در عین حال، هنگام ارزیابی این حساسیت‌ها به وجود محرک‌های متفاوتی بر می‌خوریم. جنگ نیز همانند انقلاب، از سوی باعث‌جابجایی‌نخبگان (اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی) در جامعه شد و از سوی دیگر عواطف مردمی را سمت و سوی جدیدی بخشید و یا سمت و سوی تعیین‌شده توسط شرایط انقلابی را تحکیم کرد. اینک مسلم است که هم این جایگاه به دست آمده‌نخبگان جدید و هم تحکیم عواطف برانگیخته‌شده، محرک‌های متفاوتی برای مقاومت در برابر تغییرات به وجود آمده در فضای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کشور پس از پایان جنگ به شمار می‌آیند. همسویی این مقاومت‌ها نباید باعث شود که منشاء تفاوت آنها از نظر پنهان بماند.

نیک می‌دانیم که یکی از عوارض شرایط جنگی، با ابوه کسودها و اولویت‌بندی‌ها و محدودیت‌ها و مجوزها و بازار سیاه‌هایی که به دنبال دارد، جابجایی ثروت در میان گروه‌های اجتماعی و انباشت آن نزد گروه جدیدی در جامعه است. این گروه‌های جدید، اگر نتوانند در زمان صلح این ثروت‌های به دست آمده را در اقتصاد کشور به نحوی سالم به کار اندازند، به ناچار در مقام گروه‌های فشاری ظاهر خواهند شد که تأکیدشان مبنی بر لزوم حفاظت از میراث جنگ، در واقع جز حفاظت از همان مجوزها و اختیارات ویژه نیست. حال آن‌که در کنار این پدیده، ابوه عواطفی را می‌توان سراغ کرد که در طول هشت سال نبرد پدید آمدند و به منزله سرچشمه رشادت‌ها و از خود گذشتگی‌ها بار اصلی جنگ را به دوش کشیدند. طبیعی است که با پایان گرفتن جنگ، این عواطف به حیات خود ادامه دهند و از آن‌جا که در فضای پیچیده بعد از جنگ و به ویژه در فضایی کاملاً متفاوت از جبهه، یعنی در شهر که زمینه پیوستگی‌ها و همبستگی‌های متعدد است محلی برای بروز طبیعی نمی‌یابند، به صورت غیر متعارف نمود پیدا می‌کنند. فردگرایی، بروز اندیشه‌های متعدد و متفاوت، تکثر جمعیت‌ها و گروه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی که حاصل اولیه و ابتدایی شهرنشینی و در عین حال زمینه‌ساز نیاز به قانونگرایی

است، مسلماً با جمع‌گرایی و ضرورت وحدت عمل و همسویی تام و تمام افراد که از الزامات جبهه‌های جنگ است تفاوت ماهوی دارد. به این اعتبار، ارزیابی تفکری که امروز با تأکید بر مظلوم و مهجور ماندن میراث جنگ، در برابر تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور مقاومت می‌کند؛ باید دست کم در دو وجه متفاوت به پیش برود. یکی از جنبه‌های جابجایی نخبگان و دیگری از جنبه‌ی عواطف عمومی. در عین حال، تجارب سال‌های اخیر نشان داده است که دیرپایی و سخت‌گیری کردارهایی که به نوعی تحت تأثیر عواطف نامبرده بوده‌اند، کمتر از آن رفتارهایی بوده است که از سوی نخبگان جدید اعمال شده است. شاهد این مدعا را در حوزه‌های هنر و ادبیات، اعم از موسیقی و تئاتر و نقاشی و سینما و داستان‌نویسی که حوزه‌های بروز عواطف هستند می‌توان مشاهده کرد. افرادی که امروز به واسطه‌ی هنر و ادبیات سعی در ماندگاری میراث جنگ دارند، هم توانایی در نظر گرفتن عناصر عدیده‌ی این میراث را - اعم از تلخ و شیرین - از خود نشان داده‌اند و هم توان اتخاذ دیدگاهی انتقادی را در این زمینه. به عبارت دقیق‌تر در این حوزه‌ها مقدمات دست‌یابی به بیان مناسبی برای حفظ و انتقال میراث جنگ که فارغ از هرگونه ادعای «میراث‌خواری» باشد فراهم آمده است. اما آنچه هنوز به عنوان گره‌ای ناگشوده در صحن جامعه باقی مانده است، مباحثی است که در این میان پیرامون تعیین چارچوب‌های لازم برای گزینش نخبگان جامعه مطرح شد و هنوز مطرح است؟ مباحثی که گفته می‌شود در ارتباط مستقیم با موضوع جنگ هستند. حال آن که مطالعه‌ی تاریخچه‌ی گردش نخبگان در جامعه پس از پیروزی



انقلاب حاکی از این امر است که در این زمینه هر آنچه قرار بود اتفاق بیفتد، پیش از وقوع جنگ اتفاق افتاده بود. اتفاقی نه برآمده از نیازهای جنگ، بلکه برخاسته از زمینه تفکر ایدئولوژیک و نیز ناتوانی مجموعه نیروهای سیاسی جامعه در پرهیز از نظامی گری. آغاز جنگ نه تنها باعث جدایی نیروهای سیاسی جامعه نشد که حتی این امکان را نیز پیش آورد که جدایی های پیشین محو گردند. امکانی که متأسفانه به واقعیت تبدیل نشد. در واقع، تهاجم نظامی عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ می توانست به تغییر ماهوی فضای سیاسی کشور بینجامد و نیروهای سیاسی را که تا آن روز در برابر یکدیگر صفا آرای کرده و خشونت یکی از وجوه ارتباط متقابل شان بود به اتخاذ سیاست های دیگری وادار کند. جنگ با یک دشمن خارجی می توانست نقش ملاطی را برای پیوند مجدد بخش وسیعی از نیروهای سیاسی کشور ایفا کند. اما چنین نشد. سیاستی که بر روند گردش نخبگان به هنگام جنگ حاکم بود، همان سیاستی بود که عناصر اصلی آن پیش از بروز جنگ بر جامعه غلبه کرده بود. به همین دلیل گفتاری که جدایی ها را در ارتباط با جنگ تبیین می کند و نتیجه می گیرد که چنانچه امروز مرز این جدایی ها حفظ نشود میراث جنگ پایمال شده است را باید از منظر سیاست های حاکم بر امر جابجایی نخبگان در کشور از بدو پیروزی انقلاب تا آغاز جنگ مورد بررسی قرار داد تا بتوان ارزیابی صحیحی از آن به دست آورد.

در بررسی حاضر، توجه عمدتاً بر جابجایی نخبگان در حوزه سیاسی معطوف خواهد شد. حوزه اقتصاد نیاز به بررسی جداگانه ای دارد که از جمله به دلیل فقدان داده های اقتصادی در مورد ثروت و مالکیت فردی و جمعی در کشور، عجزاً بررسی آن جز به حدس و گمان ممکن نیست.

انقلاب و امر گردش نخبگان

امر جابجایی نخبگان جامعه از فردای پیروزی انقلاب در دستور روز کار دولت موقت قرار گرفت. جایگزینی افراد در رأس دیوانسالاری وسیع و گسترده دولت بر جای مانده از نظام سلطنتی، از جمله انتظاراتی بود که پیروزی انقلاب ایجاد می کرد. اما آنچه عاجل تر می نمود، جابجایی نخبگان نظامی بود. عدم دخالت گسترده ارتش در روند انقلاب و نهایتاً پیوستن بخش عمده ای از بدنه آن به جنبش انقلابی که مانع از درگیری های شدید و طولانی میان انقلابیون و ارتش و در نتیجه دست نخورده ماندن سلسله مراتب ارتش شده بود، خود به عاملی مهم در استدلال انقلابیون تبدیل شد که «پاکسازی» ارتش را در زمره مهم ترین تلاش های دولت موقت به شمار آورند. به عبارت دیگر، جابجایی نخبگان نظامی و انتظامی به دلیل نگرانی عموم انقلابیون از کودتا، الزامی حیاتی به شمار می رفت.

این خواست انقلابی، دولت موقت را با دو نیاز متناقض روبرو می کرد. از سویی، به لزوم تغییر وضعیت ارتش و بازسازی سلسله مراتب آن می اندیشید و از سوی دیگر با توجه به آن که با اشغال پادگان ها توسط نیروهای انقلابی مقادیر عمده ای اسلحه در اختیار گروه های مختلف سیاسی قرار گرفته بود،

نمی توانست این تغییرات را به شکلی انجام دهد که خود را از هرگونه امکان بهره برداری از نیروهای نظامی و انتظامی محروم سازد. بدین ترتیب، مسئله جابجایی نخبگان نظامی و انتظامی عمدتاً به خواست و شعار نیروهایی تبدیل شد که با درخواست خود مبنی بر «انحلال ارتش و تأسیس ارتشی انقلابی» دولت موقت را تحت فشار قرار می دادند.^۲ علیرغم این فشارها، در کنار یک تلاش سراسری برای جمع آوری اسلحه هایی که در دست مردم و سازمان های سیاسی بود دولت موقت سعی کرد این جابجایی را با احتیاط بسیار و با رعایت ضوابطی به انجام برساند. هم آن روند محتاطانه و هم فراخوان به تحویل سلاح ها با اعتراضات و مخالفت هایی از جانب نیروهای انقلابی، به ویژه آنهایی که وجود فاصله ای را میان خود و حکومت جدیدالتأسیس احساس می کردند، روبرو شد. چریک های فدایی خلق اعلام کردند مادامی که ارتش خلقی به وجود نیامده «باید مردم سلاح های خود را زمین نگذاشته و مسلح باقی بمانند».^۳ در عین حال همین گروه و سازمان مجاهدین تنها سازمان هایی نبودند که از تحویل سلاح های شان خودداری می کردند. روزنامه کیهان در تاریخ سوم اسفند اقدام به چاپ اطلاعیه ای کرد که برای اولین بار از وجود نیروی نظامی دیگری خبر می داد که با نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (پاسا) خطاب به کلیه اعضایش خاطر نشان می ساخت که «پاسداران انقلاب اسلامی از تحویل اسلحه، مواد منفجره، خودرو، بی سیم به فرماندهان پادگان ها» خودداری کنند.^۴ مگر در مواردی که نمایندگان ستاد مرکزی پاسا حضور داشته باشند. متن اعلامیه که گسترده بودن تشکیلات این نیروی نظامی را القا می کرد همچنین به اعضایش یادآور می شد که «اماکن و تأسیسات ساواک و شهربانی و کاخ های جوانان کماکان در اختیار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی باشد».^۵ طرفه آن که در روز انتشار این اعلامیه یعنی در ۵۷/۱۲/۲، امیرانظام سخنگوی دولت در مصاحبه مطبوعاتی روزانه خود اعلام کرد که «بر اساس تصمیم هیئت دولت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایجاد خواهد شد. آئین نامه آن تهیه شده و در دست مطالعه است و تا چند روز دیگر، پس از تصویب اعلام خواهد شد».^۶ روز بعد، نخست وزیر دولت موقت شخصاً اعلام کرد که «اشتباق تشکیل گارد ملی اعلام خواهد شد»^۷ و بدین ترتیب بر سردرگمی در زمینه سرانجام وضعیت نیروهای نظامی در کشور افزود.

آنچه از مجموعه این اطلاعیه ها و اعلامیه ها آشکار شد این واقعیت بود که جایگزینی نخبگان نظامی کشور همزمان حداقل در سه سیاست مختلف پیگیری شد؛ یکی از سوی دولت موقت که سعی داشت اول نیروی نظامی جدیدی را تأسیس کند و سپس «ارتش و پلیس را تجدید سازمان» دهد. این نیروی جدیدالتأسیس باید به دولت اجازه می داد که در صورت لزوم و با توجه به این که مردم «از ارتش و پلیس تفر دارند، بدون آن که عکس العملی از طرف مردم صورت گیرد، این نیروی جدید را به خیابان گسیل دارد».^۸ دوم از سوی سازمان های مسلحی که هر چند با انتخاب اسامی ای مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، پیوستگی شان را با نظام برآمده از انقلاب القامی کردند، اما روشن نبود که از کدام نیروی سیاسی پیروی می کنند. فقط این را می دانیم که به ارتش اعتمادی نداشتند و به دولت نیز حساب

پس نمی دادند. و بالاخره سوم، سیاست سازمان های سیاسی-نظامی ای بود مانند سازمان چریک ها و مجاهدین که خواستار انحلال کامل ارتش و تأسیس یک ارتش خلقی بودند که خود در زمره تشکیل دهندگانش باشند. برآیند این سه نیرو فقط یک حاصل روشن داشت: تضعیف ارتش که هر روز بخش دیگری از درجه دارانش بازنشسته می شدند.

مدت زمان کوتاهی لازم بود تا دولت موقت -یا حداقل خودبازرگان- دریابد که در مقابل تمامی نیروهای رادیکال، اعم از شناخته شده و ناشناخته، همان بهتر که دولت در مقام دفاع از نیروهایی برآید که هم از حدود و ثغورشان مطلع است و هم می تواند امیدوار باشد که کنترل -هر چند محدودی- بر رویشان دارد. به همین جهت، بازرگان پس از اعلام این که «دولت در وضعیت خفیفی برای حفاظت از امنیت جامعه برخوردار است [چرا که] زور نظامی و اسلحه نداریم و مقدار زیادی اسلحه در دست مردم است» خطاب به کسانی که بحث انحلال ارتش را پیش می کشیدند، گفت «حفاظت یک مملکت و سرحدات آن، آن هم به گل و گشادی مملکت ما که از هر طرف چشم ها به آن دوخته شده بدون ارتش ممکن نیست و پاسداران به این زودی ها نمی توانند کار یک ارتش منظم را انجام دهند». در همین سخنرانی بازرگان در مورد وضعیت کمیته ها گفت که «هیچ کسی حساب و کتاب آنها را ندارد»^۸. طولی نکشید که بالاخره هم جایگاه سیاسی سپاه پاسداران روشن شد و هم رقابتی که در زمینه کنترل نیروهای نظامی میان دولت و شورای انقلاب برقرار شده بود، به نتیجه نهایی اش برسد: دو ماه پس از اعلامیه های سردرگم کننده دولت، در تاریخ ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ اطلاعیه ای از طرف سپاه پاسداران، تشکیل رسمی این نیرو را زیر نظر شورای انقلاب اعلام کرد^۹. دو هفته از انتشار این اعلامیه گذشت تا بالاخره شورای انقلاب نیز با انتشار اطلاعیه ای صحت این تصمیم را تأیید کند^{۱۰}.

بدین ترتیب پس از گذشت تقریباً سه ماه از پیروزی انقلاب و پیش از آن که کشور از قانون اساسی و مجلس قانون گذاری برخوردار باشد، در کشمکش میان گروه هایی با برنامه هایی متضاد و سپس متافض، مسئله نیروهای نظامی کشور شکل نهایی خود را گرفت. در کنار ارتش تضعیف شده، نیروی نظامی انقلابی ای به وجود آمد که کنترل آن به نهاد دیگری غیر از دولت، یعنی به شورای انقلاب واگذار شد. در نتیجه، هم انحصار قدرت نظامی از دست ارتش و به واسطه آن از دست دولت خارج شد و هم سیاست سازمان های سیاسی - نظامی چپ و یا چریکی را که متقاضی تشکیل نیروی نظامی انقلابی با مشارکت یا تحت سرپرستی خودشان بودند، خنثی گشت. در این ساختار جدید، بخش وسیعی از نخبگان ارتش جای خود را به همقطاران خود در همین تشکیلات و بارتبه های پایین تر نظامی سپردند و در عین حال شاهد برآمدن نخبگان نظامی جدیدی (سپاه پاسداران) هستیم که هر چند پیوندهای سیاسی شان چندان روشن نبود، اما عدم تبعیت شان از دولت بازرگان حاکی از آن بود که گروه نخبگان سیاسی جدید و قدرتمندی در حال شکل گیری در کشور است.

کمیته های انقلاب نیز سرنوشتی شبیه به سپاه یافتند. پس از آن که در مرحله ای به کمیته ها دستور

داده شد که در شهرستان‌ها تحت نظر ارتش به فعالیت بپردازند^{۱۱}، و علیرغم اطلاعات ارتش مبنی بر اینکه «کمیته‌های امام در یک سازمان و زیر نظر آقای یزدی معاون نخست وزیر قرار خواهند گرفت و از طرف ارتش نیز نماینده یا نمایندگانی در آن حضور خواهند داشت»^{۱۲}، در نهایت معلوم شد که رسیدگی به امر کمیته‌ها و سرپرستی کار آنان نیز نه به دولت موقت و نه به ارتش و نه به شهربانی یا ژاندارمری بلکه به آیت‌الله مهدوی کنی واگذار شده است تا با هماهنگی دولت به این کار سامان دهد^{۱۳}. نتیجه این «هماهنگی» در مرحله اول، تعیین آئین نامه ای بود که از سوی آیت‌الله مهدوی کنی اعلام شد. در این آئین نامه، جز یکی از مواد آن مبنی بر این که کمیته مرکزی «در انتقال وظائف کمیته‌ها به مقامات مسئول دولتی در راه استقرار کامل و سلطه دولت موقت انقلاب اسلامی بر کلیه امور و انحلال کمیته‌ها» سعی و کوشش خواهد کرد، سایر بندهای آن که حدود اختیارات کمیته مرکزی و نیز وظائف کمیته‌های مناطق تهران و شهرستان‌ها را معین می‌کرد، از وسعت گستره فعالیت کمیته‌ها حکایت داشت که علاوه بر حفظ نظم و جمع آوری سلاح، وظائف تبلیغی و ترویجی را نیز عهده دار بودند^{۱۴}.

در عمل، کمیته‌ها در انتظار روزی که «دولت موقت سلطه کامل بر امور پیدا کند» به حیات خود به طور موازی با شهربانی ادامه دادند. اما هنگامی که در ۲۹ فروردین ۵۸، رئیس شهربانی آمادگی خود را برای تحویل گرفتن کمیته‌ها اعلام کرد و به اطلاع عموم رسانید که «با توافقی که با آیت‌الله مهدوی کنی شده، اول کمیته‌های پانزده گانه به کار جمیع آوری کمیته‌های فرعی تهران خواهند پرداخت [و سپس] فعالیت‌های کمیته‌های پانزده گانه امام خمینی به مأموران شهربانی تفویض می‌شود»^{۱۵}،



مسئولان کمیته های انقلاب اسلامی طی دیداری با رهبر وقت انقلاب، توانستند مجوز فعالیت مستقل خود از شهربانی و دولت را بگیرند. و بدین صورت تقریباً همزمان با تأسیس یک نیروی نظامی انقلابی که از کنترل دولت خارج بود، حضور یک نیروی انتظامی نیز تثبیت شد که موازی با شهربانی و با شرح وظائفی گسترده تر از آن فعالیت می کرد. البته کار جابجایی نخبگان نظامی و انتظامی هنوز به پایان نرسیده بود، اما حاکمیت جدید، ابزارهای لازم را برای انجام به موقع و ضرور آن کاملاً تدارک دیده بود. در این میان بازندگان اصلی، نخبگان دولتی بودند؛ چه آنهایی که در نیروهای نظامی و انتظامی فعالیت می کردند و چه آنهایی که در مقام وزارت یا ریاست ادارات در خدمت دولت موقت بودند. اینها از سوی پاسخگوی اصلی در مقابل وقایع کشور محسوب می شدند و در نتیجه طرف اصلی حملات بودند و از سوی دیگر هر روز شاهد تحلیل رفتن اختیارات شان بودند. موقعیت ارتش در کردستان بهترین گواه این وضعیت بود. ارتش، به نام وابستگی به نظام گذشته از سوی مورد تهاجم شدید گروه های انقلابی بود و از سوی دیگر مرتباً از اقتدار و امکاناتش برای مقابله با حملات و اشغال پادگان هایش کاسته می شد.

این موضوع که راه حل هایی که برای حفاظت از نظام جدیدالتأسیس اتخاذ شد تا چه حد مناسب ترین راه حل ها بود - با توجه به وجود تعداد زیاد گروه های سیاسی مسلح -، به بحث مفصل و جداگانه ای نیاز دارد، اما آنچه در بحث حاضر حائز اهمیت است این است که با توجه به مواضع نیروهای سیاسی مختلف که بسیاری از آنها نیز مسلح بودند، در خصوص چگونگی بازسازی نیروهای نظامی و انتظامی و همچنین خشونتی که در فاصله کوتاهی بر صحنه سیاسی ایران و روابط بین گروهی مسلط شد، برنامه سیاسی تأسیس نظام حقوقی - سیاسی و تعیین سلسله مراتب جدید از خط و مشی اولیه خود خارج شد. این گونه به نظر می رسد که با اقداماتی چون تعیین سریع دولت موقت و شورای انقلاب و دادستانی انقلاب، تلاش اولیه رهبر انقلاب آن بود که هر چه سریع تر یک نظام قانونی را جایگزین نظام حقوقی - سیاسی سرنگون شده، بکند. اصرار بر برگزاری هر چه سریع تر انتخابات مجلس خبرگان و واگذاری مسئولیت تدوین قانون اساسی به آن برای تسریع کار و نیز اصرار در برگزاری هر چه سریع تر انتخابات شوراها برای تعیین تکلیف قانونی دور افتاده ترین شهرها و روستاهای کشور، همه و همه نشانه هایی از این نیت اولیه هستند. در واقع نیز، انتخابات مجلس خبرگان در ۲ مرداد ۵۸ برگزار و این مجلس فعالیت خود را در ۲۸ مرداد آغاز کرد. لایحه انتخابات شوراها در ۱۴ تیر ۵۸ تصویب شد و علیرغم وجود بحران های شدید و درگیری نظامی در بسیاری از نقاط کشور، این انتخابات در ۲۰ شهریور برگزار گردید. اما همزمان با پیشبرد این سیاست، سیاست دیگری رخ نمود و آرام آرام چنان گسترش یافت که به سیاست غالب تبدیل شد. سیاستی که تلاش های اولیه مورد بحث را برای تأسیس یک نظام حقوقی - سیاسی و سلسله مراتب جدید کشوری، تحت الشعاع خود قرار داد.

سیاست جدید: دولت جدید

تقریباً هیچ یک از نیروهای انقلابی جامعه پشتیبان سیاست دولت موقت نبودند و چنانکه دیدیم، در آغاز کار، خود دولت موقت نیز در تصمیم برای ادامه یا کنار گذاشتن سیاست قانون گرایانه اولیه دو دل بود. تمامی نیروهای انقلابی تلاش وافر در دور زدن دولت موقت و سیاست قانون گرایانه وی و جایگزینی آن با سیاستی انقلابی تر که هر چه سریع تر امر جابجایی نخبگان جامعه را به سرانجام برساند، داشتند. بالاخره نیز با توجه به قدرت روز افزون این نیروها - اعم از اسلامی و غیر اسلامی - سیاست انقلابی بر سیاست قانون گرایانه غلبه کرد و یک به یک نهادهای رسمی و غیر رسمی در جهت همسویی و همراهی با این سیاست جدید گام برداشتند. حتی شورای انقلاب هم که قاعدتاً می بایست پشتوانه قانونی دولت موقت باشد، با در اختیار گرفتن کنترل سپاه پاسداران، دولت موقت را دور زد و به نیروهایی پیوست که سیاستی انقلابی را برای جابجایی نخبگان جامعه در پیش گرفته بودند.

پس از آن که تکلیف نیروهای نظامی و انتظامی روشن شد، نوبت به سایر حوزه های اقتدار دولت موقت رسید. سیاست خارجی دومین حوزه ای از فعالیت های دولت بود که به «انقلابی عمل نکردن» متهم شد. در این زمینه نیز همسویی عملی میان نیروهای اسلامی و غیر اسلامی مشاهده می شود. تنها سه روز پس از پیروزی انقلاب، افرادی که خود را وابسته به سازمان چریک های فدایی خلق می نامیدند، سفارت آمریکا در ایران را به تصرف خود در آوردند و هفتاد آمریکایی از جمله گروه چهل نفرهٔ تنگداران آمریکایی سفارت را اسیر کردند^{۱۶}. هر چند این گروگان گیری به سرعت برطرف گردید، اما الگویی شد برای گروه بعدی که خود را دانشجویان مسلمان خط امام می نامیدند تا در روز ۱۳ آبان ۵۸، سفارت آمریکا را اشغال کنند و به مدت ۲۲۴ روز سیاست خارجی کشور را با مسئله ای درگیر کنند که تنها نیازها و الزامات جنگ توانست آن را مرتفع سازد.

ماهیت ضد دولت موقت بودن این حرکت در اولین مصاحبه مطبوعاتی که در محل سفارت توسط دانشجویان خط امام برگزار شد، آشکار گشت: «انقلاب ایران قبل از ۲۱ و ۲۲ بهمن در جهان به عنوان یک مکتب مطرح شد. اما بعد از این مرحله با روی کار آمدن یک ارگان اجرایی جدید که ظاهراً در آغاز دولت انتقالی بود و سپس به دولت موقت تبدیل شد، کارها در جهت عکس پیش رفت، یعنی به جای اینکه ما به استقلال سیاسی، نظامی و فرهنگی برسیم، روز به روز در جهت عکس و حتی الامکان وابستگی پیش می رویم. آمریکا خیلی راحت در جریانات لیبرالستی که در جامعه هست نفوذ می کند. در ارگان های دولتی عناصر ساواکی پیدا می شود، هیئت دولت در الجزایر با برژینسکی ملاقات می کند»^{۱۷}. دانشجویان بعداً صراحتاً اعلام کردند که یکی از اهداف کارشان در تنگنا قرار دادن دولت موقت و تسریع جریان حذف آن بوده است. آنان پیش بینی می کردند که «در صورت موفقیت برنامه، دولت موقت در جریان یک فعالیت انقلابی سقوط می کرد و امکان هر گونه مظلوم نمایی از آن سلب می شده»^{۱۸}. با توجه به این که دانشجویان اعلام کردند «ما هنوز از خواست های خود چیزی نگفته ایم» و این

که «فکر می شد که [اشغال] پس از ۳ تا ۵ روز خاتمه یابد»^{۱۹}، می توان حدس زد که تنها هدف حساب شده این ماجرا همان در تنگنا قرار دادن دولت موقت و کنار زدن وی از صحنه سیاسی کشور بود. پس دو روز بعد از گروگان گیری، دولتی که موفق شده بود علیرغم تمامی گرفتاری ها و در سخت ترین شرایط دو انتخاب سراسری در کشور برگزار کند استعفا داد.

استعفای دولت موقت به معنای عقب نشینی کامل سیاستی بود که می خواست از طریق قانونی به بازسازی دولت جدید و جابجایی نخبگان در جامعه همت گمارد. تعارض این سیاست با سیاست دیگری که نهایتاً حاکم شد را نخست وزیر دولت موقت به بهترین نحوی بازگو کرده است: «سر تمام انتقادات و اختلافاتی که بین دولت از ابتدای تشکیل آن تا حالا و تا آینده بین ما و نسل جوان انقلابی وجود داشته بر همین اساس است. دو دید مختلف و دو برنامه مختلف... برنامه و دید دولت، دولتی که مأمور سازندگی است با آن قشر انقلابی... که هنوز به چشم وجود دشمن و ادامه دشمنی نگاه می کند نسبت به کارمندان دولت و دستگاه دولتی... ما به چشم اینکه از این دستگاه و این کارمندان و این افراد چگونه استفاده کنیم، نگاه می کنیم. آنها به چشم اینکه قبلاً چکاره بوده و ممکن است ضد انقلاب و ضد ما باشد، نگاه می کنند. او می خواهد سر به تنش نباشد، ما برعکس می خواهیم سر که به تنش باشد، می خواهیم کلاه و لباس بسیار خوبی هم داشته باشد و معلومات و امکاناتش هم بیشتر باشد و این تعارض است که به صورت مختلف به وجود آمده و این دو عمل، یعنی عمل سازندگی مثبت انقلاب با آن یک جور در نمی آید»^{۲۰}.

از استعفای دولت موقت تا آغاز جنگ

با استعفای دولت موقت و واگذاری وظایف آن به شورای انقلاب که خود مستقیماً و به طور غیر مستقیم مسئول بخشی از نهادهای انقلابی جدیدالتأسیس نیز بود، دست این شورا برای پیش بردن سیاست انقلابی جابجایی نخبگان باز شد. بی جهت نیست که فردای روزی که دولت موقت استعفا و شورای انقلاب کار را به دست گرفت، روزنامه های یوهیه کشور عنوان اصلی خود را به این اختصاص دادند که «پاکسازی مؤسسات و وزارتخانه ها از عناصر فاسد در رأس طرح ضربتی شورای انقلاب قرار دارد»^{۲۱}. در واقع نیز آیت الله بهشتی یکدیگرنامه شش ماده ای را به عنوان جزئیات طرح ضربتی شورای انقلاب برای اداره کشور ارائه کرد که غیر از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس مهم ترین بندهای آن به مسئله جابجایی نخبگان دولتی اختصاص داشت. علاوه بر بند دوم که عنوان بزرگ روزنامه ها را تشکیل می داد، بند سوم نیز بر «استفاده هر چه بیشتر از عناصر مؤمن به انقلاب و مخصوصاً نیروهای عظیم نسل جوان که نقش خود را با صداقت اسلامی خود و با جهاد و ایثار و به ثمر رسانیدن مبارزه ایفا کرده اند در اجرای اداره امور کشور» تأکید داشت تا از این طریق هم چرخ های مملکت به کار بیفتد و هم «دگرگونی های بنیادی اقتصادی و اجتماعی» ایجاد شود^{۲۲}.

در فاصله استعفای دولت موقت تا برگزاری همه پرسی قانون اساسی و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸، روزنامه‌ها همچنان از «تصفیه در سازمان اداری کشور»^{۲۳} خبر می‌دادند. با تصویب قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور و تفویض ریاست کل قوا به وی از طرف رهبر وقت انقلاب، کشور دارای چارچوب‌های حقوقی مستحکم‌تری شد که امکان تحرکات سیاسی قانونی را فراهم می‌کرد. به عبارت دیگر، پس از انتخابات ریاست جمهوری نشانه‌هایی از آرامش در کشور مشاهده شد. از تجدید نظر «در پاکسازی و اخراج افراد نظامی»^{۲۴} صحبت به میان آمد و بحث رفع ممنوعیت از فعالیت حزب دموکرات کردستان مطرح شد.^{۲۵} وقایع گنبد که به برخورد خشن میان سازمان‌های چپ و پاسداران انجامیده بود، موضوع بحث آزاد و گفت و گوی طرفین در تلویزیون قرار گرفت.^{۲۶} آیت‌الله موسوی اردبیلی از ادغام دادستانی و دادگاه‌های انقلاب در دادگستری خبر داد^{۲۷} و همه گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی مردم را به آرامش در کارها دعوت کرده و تهاجم به اجتماعات را محکوم و بدترین آفت برای انقلاب دانستند.^{۲۸} سیر وقایع و اعلام مواضع این امر را القاء می‌کرد که پس از تصمیمات عجل‌الانته‌اولیه، نظام برآمده از انقلاب از سویی به سمت پذیرش چارچوب‌های قانونی و تعیین سلسله مراتب تصمیم‌گیری روشن‌پیش می‌رود و از سویی دیگر با بسط گستره همگانی، تلاشی را در جلب مشارکت سالم نیروهای سیاسی مختلف آغاز می‌کند.

این خوش‌بینی بی‌اساس بود زیرا دلایل صاف آرای‌نیروهای سیاسی جامعه در مقابل یکدیگر و همچنین بینش حاکم بر این روابط را در نظر نمی‌گرفت. دلیل شکست بازرگان، نه فقدان قانون اساسی بود و نه در اختیار نداشتن قوانین روشن برای برگزاری انتخابات یا شیوه گرداندن رادیو و تلویزیون و یا فقدان قوانین مربوط به مطبوعات. شکست بازرگان همان‌طور که دیدیم به دلیل وجود دو دیدگاه مختلف در میان نیروهای سیاسی جامعه در چگونگی جابجایی نخبگان نظام قدیم بود: یکی دیدگاه انقلابی و دیگری دیدگاه اصلاح‌طلبانه، یکی دیدگاه حذفی و دیگری دیدگاه ادغامی، یکی دیدگاه ایدئولوژیک و دیگری دیدگاهی روش‌شایانه. و این مسئله‌ای نبود که با قانون اساسی قابل حل باشد. در حقیقت قانون اساسی خود نیز برآیندی بود از وجود همین دو دیدگاه. علاوه بر این، قانون اساسی با ارجاع مستمر و مکرر به این موضوع که حدود بسیاری از اصول اعلام شده را قانون‌های بعدی تعیین خواهند کرد، حل و فصل بسیاری از مسائل را نیز به آینده موکول کرده بود. آینده‌ای که از یک سو با در نظر گرفتن کناره‌گیری نیروهای معتدل سیاسی جامعه از قدرت و از سویی دیگر حذف فیزیکی عناصر جهان‌نیده‌تر و پخته‌تر جنبش انقلابی که یکی پس از دیگری طعمه تروهای فیزیکی یا شخصیتی نیروهای کور جامعه می‌شدند، بعید به نظر می‌رسید بهتر از گذشته باشد. در واقع نه فقط هیچ یک از عواملی که طی نه ماه دولت موقت را فلج و وادار به کناره‌گیری کرده بود، تضعیف نشده بود، بلکه با گذشت زمان و شدت درگیری‌ها و از بین رفتن تقریباً کامل زمینه اعتماد و آشتی، بسی قوی‌تر از پیش به حیات خود ادامه می‌داد. سازمان‌های سیاسی، دیگر نه به صورت غیر مستقیم، بلکه مستقیماً مسلح

بودن خود را به نمایش می گذاشتند و گفتارهای ایدئولوژیک بیش از پیش در ارزیابی های سیاسی به کار برده می شد.

کشمکش های -موقتاً فروخته- بار دیگر با تصویب قانون انقلاب فرهنگی توسط شورای انقلاب و اعلام تهیه پیش نویس آئین نامه مربوط به فعالیت احزاب و گروه های سیاسی در همین شورا، از سر گرفته شد. کمتر از دو ماه مانده به انتخابات مجلس، شورای انقلاب با اعلام تعطیل کلیه دانشگاه های کشور از ۱۵ خرداد، از تمامی احزاب و گروه ها خواست که ستادهای خود را از دانشگاه ها برچینند، چرا که تصمیم بر آن شده بود که تا تدوین نظام آموزشی جدیدی برای دانشگاه ها که «باید بر اساس موازین انقلابی و اسلامی طرح ریزی شود»^{۲۹} دانشگاه ها تعطیل شوند. به دنبال اعلام این تصمیم درگیری هایی در تمامی دانشگاه های کشور آغاز شد و شهرهای دانشگاهی یکی پس از دیگری شاهد صحنه هایی بودند که روزهای انقلاب را به یاد می آورد^{۳۰}. با این تفاوت که این بار، درگیری میان نیروهای بود که کمتر از یک سال و نیم پیش از آن در کنار یکدیگر و تقریباً با دست خالی به مصاف «پنجمین ارتش جهان» رفته بودند.

در اینکه دانشگاه های کشور به دلیل حضور و فعالیت ستادهای سازمان های سیاسی از فعالیت علمی و فرهنگی تا حدی بازمانده بودند، شکي نبود؛ و نیز در اینکه بسیاری از همان گروه هایی که در جریان بسته شدن دانشگاه ها و درگیری های ناشی از آن ستادهای شان را در دانشگاه از دست دادند، خود در زمره نیروهای بودند که تا چندی پیش با شعار «انقلاب فرهنگی» و «پاکسازی دانشگاه ها» خواستار تدوین نظام آموزشی بر اساس موازین انقلابی شده بودند تردیدی نیست؛ اما هیچ یک از این موارد واقعیت های جدید و بی سابقه ای در صحنه سیاسی ایران محسوب نمی شدند که دخالت شورای انقلاب را آن هم تقریباً بدون مقدمه و به شکلی عجولانه توجیه کند. در واقع انتخابات مجلس در راه بود و با توجه به تعطیلات تابستانی، مجلس به خوبی می توانست همین کار را به صورتی بهتر و با لوائح قانونی به انجام برساند. وقتی همه (اعم از دانشجویان خط امام، رئیس جمهور، شورای انقلاب و سایر نیروهای سیاسی) پذیرفته بودند که حل بحران گروگان گیری را به مجلس یعنی به دست نمایندگان منتخب مردم واگذار کنند، دلیلی نداشت که موضوع تعطیلی دانشگاه ها که زندگی صدها هزار دانشجو و تعداد کثیری استاد و کادرهای دانشگاهی را تحت تأثیر مستقیم قرار می داد به انتخاب مجلس و اعلام نظر نمایندگان مردم موکول نشود.

در دوره ای که با اولین انتخابات ریاست جمهوری آغاز و با اعلام تعطیل دانشگاه ها پایان یافت شاهد توافق بخش وسیعی از نیروهای سیاسی بر پرهیز از هجوم به گردهمایی ها بودیم و تأسف بار اینکه تلاش مزبور، چند ماه بعد به دوره ای جای سپرد که با اعلام تعطیلی دانشگاه ها آغاز و با عزل بنی صدر پایان یافت و وجه غالب آن، تهاجم به گردهمایی ها بود. مصوبه شورای انقلاب دال بر تعطیلی دانشگاه ها بر خوش بینی ای که با تصویب قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری ایجاد شده بود،

نقطه پایانی گذاشت. از آن پس تا شروع جنگ، همه وقایع سیاسی به نوعی بر جدایی نیروهای اجتماعی افزود و هر واقعه ای که پیش آمد همچون بادی که بر آتش نزاع بین گروه ها بوزد، بر شعله ور شدن آن افزود. انتخابات در شرایط بسیار سختی که توصیف آن رفت برگزار شد و مجلسیان با رد اعتبارنامه نمایندگان که خارج از حوزه حاکمیت محسوب می شدند (و نیز همانند نمایندگان نهضت آزادی و جاما نبودند که هنوز در زمره خودی ها به حساب می آمدند)، یعنی با مسدود کردن راه های قانونی برای وارد شدن این نمایندگان به جرگه نخبگان نظام جدید آخرین امکان جلب آن ها و گروه هایی را که نمایندگی می کردند به قانون گرایان از بین برد^{۳۱}.

افشای صحبت های دکتر حسن آیت، سختگوی حزب جمهوری اسلامی که دست کم حاکی از وجود جریانی در این حزب بود که تدارک برکناری بنی صدر را می دید^{۳۲} و آشکار شدن این مسئله که کابینه معرفی شده به مجلس، کابینه ای نبوده که در پی توافق رئیس جمهور و نخست وزیر انتخاب شده است^{۳۳}، خبیر از قریب الوقوع بودن رودرویی دیگری می داد که حاصل آن جز تنگ تر شدن جرگه نیروهایی که نخبگان آتی کشور قرار بود از میان آنان برگزیده شوند، چیز دیگری نبود. تهاجم نظامی گسترده عراق به ایران - تنها چند روز پس از شروع کار کابینه رجایی - برای مدتی این رویارویی را به تعویق انداخت.



آغاز جنگ

به فاصله چند روز پس از حمله نظامی عراق، اکثر فریب به اتفاق گروه های سیاسی کشور طی اعلامیه ها و اطلاعیه های گوناگون هواداران خویش و عموم ملت را به مقاومت در برابر این تهاجم فراخواندند و تمامی آن ها اعم از راست و چپ و مذهبی و غیر مذهبی در این که مقابله در برابر مهاجم را وظیفه ای مقدس اعلام کنند، کوتاهی نکردند.^{۳۴} حتی سازمان مجاهدین که در سنوات بعد همراهی با عراق را انتخاب کرد نیز با آن که در وضعیت کشمکش بسیار سختی قرار داشت اعلام کرد که «در شرایط حساس و خطرناک کنونی، کلیه نیروها باید متحداً در دفاع از کشور در برابر تجاوز و تهاجم خارجی عمل کنند»^{۳۵}. هنگامی که چند روز پس از حملات اولیه و روشن شدن این موضوع که عراق به برنامه خود مبنی بر دستیابی به یک پیروزی برق آسا دست نخواهد یافت، این کشور پیشنهاد آتش بس و اتخاذ روند مذاکره را با ایران مطرح کرد، باز هم اکثر نیروهای سیاسی با رئیس جمهور و نخست وزیر همسو و همصدا شده و هرگونه مذاکره را به خروج کامل نیروهای مهاجم از خاک ایران منوط کردند.^{۳۶} اهمیت سیاسی این موضع گیری ها زمانی بیشتر روشن می شود که بدانیم، بودند سازمان های سیاسی ای مانند سازمان پیکار که به پیروی از تجارب جنبش کمونیستی به ویژه در روسیه در فاصله ماه های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، «جنگ ایران و عراق را جنگ میان دو رژیم ارتجاعی در جهت تأمین منافع سرمایه داران دو کشور به نفع امپریالیست ها و سرمایه داری جهانی و حفظ سلطه آنها علیه منافع خلق های ایران و عراق» می دانستند و مردم را فرامی خواندند که این جنگ را «به جنگ داخلی تبدیل» کنند.^{۳۷} یعنی میان نیروهایی که مردم را به مبارزه مسلحانه علیه حاکمیت وقت فرامی خواندند و آن هایی که در درون خود این حاکمیت بودند، طیف وسیعی از نیروهای متفاوت وجود داشت که می شد با اتخاذ سیاست های مناسب و درخور به درون نظام جلب شان نمود، یعنی آن ها را به پذیرش عملی چارچوب حقوقی موجود، وادار کرد.

وقوع جنگ امکان آرایشی جدیدی را در میان نیروهای سیاسی کشور پدید آورد، امکانی که با توجه به سابقه رویارویی هجده ماهه این نیروها با یکدیگر نتوانست متحقق شود و صورت خارجی به خود گیرد. در واقع بسیج خارق العاده احساسات مردمی و پاسخ گسترده ای که به فرمان رهبر وقت انقلاب مبنی بر لزوم مقابله عمومی با تجاوز داده شد، حتی آن بخش از سازمان ها و گروه های سیاسی ای را که ممکن بود مقتضیات دیگری را بر لزوم دفاع از کشور مقدم بدانند به این امر واقف کرد که هرگونه اعلام موضعی غیر از آنچه مردم به آن لبیک گفته اند برای آن ها جز انزوای سیاسی محض نتیجه دیگری نخواهد داشت. این همان احساس و عاطفه همگانه ای بود که می بایست بر اساس آن به تأسیس یک میثاق جدید میان گروه های سیاسی اقدام می شد که نشد. در عوض، تحولات سیاسی کشور به نحوی فزاینده در جهت تقابل و تعارض حاد سیر کرد. حتی در عرصه فرماندهی جنگ و اهداف نهایی آن، رشته تعارض هایی بروز کرد که آن نیز مانند تقابل های فوق الذکر در رخدادهای اولیه انقلاب، به ویژه در برنامه های بازسازی نیروهای نظامی، ریشه داشت و پیش آمد جنگ و احساس و عاطفه همگانه

- که یکی از زمینه های اصلی تجلی اش نیز همراهی و پشتیبانی از مجموعه نیروهای نظامی کشور به شمار می آید- می توانست آن را جهتی دیگر ببخشد؛ اما باز هم این اتفاق خوش نیفتاد.

در واقع بازبینی عملکرد مجموعه نیروهای سیاسی در این دوران حاکی از این امر است که این نیروها در مجموع توان حل این معضلات را از خود نشان ندادند و دیری نگذشت که این اختلافات به تمامی نهادهای سیاسی و مدنی جامعه و نیز به بدنه جامعه سازی شد. در بحبوحه جنگ و در شرایطی که هر روز خیر تلفات سنگین از جبهه ها می رسید، شهرهای کشور شاهد درگیری میان طرفداران و مخالفان رئیس جمهور بودند که هر کدام به نام لزوم حفظ وحدت و یگانگی در مقابل دشمن خارجی دیگری را به پذیرش دیدگاه های خود فرا می خواند. در این شرایط سخت، دولت نیز وارد کارزار شد و در موقعیتی که سایر نیروهای سیاسی حداقل در حرف از لزوم وحدت و اتحاد صحبت می کردند، آب پاکی را بر تمامی تلاش های وحدت طلبانه و آشتی جویانه ریخت. بهزاد نبوی، وزیر مشاور و سخنگوی دولت اعلام کرد که دولت در برنامه خود که به مجلس اعلام خواهد کرد، بخشی را نیز به ارزیابی سیاسی نیروهای موجود در جامعه و برخورد دولت با آنها اختصاص داده است. در این برنامه «احزاب و گروه ها به چهار دسته تقسیم شده اند که عبارتند از: گروه های پشتیبان انقلاب اسلامی، گروه های موافق انقلاب اسلامی، گروه های مخالف انقلاب اسلامی و گروه های متخاصم. موضع گیری ما در قبال هر یک از این چهار دسته نیز مشخص شده است». در توضیح این موضع گیری، سخنگوی دولت اعلام کرد که دولت هم نقطه نظرهای صحیح گروه پشتیبانان را خواهد گرفت و هم در کار اجرایی از آنان کمک می گیرد. «از همکاری گروه های موافق نیز تا حدودی استفاده خواهد شد. به گروه هایی که مخالفند ولی متخاصم نیستند (یعنی اصلحه به دست نگرفته اند یا اگر گرفته اند، ما هنوز مع آنها را نگرفته ایم) اجازه فعالیت می دهیم، ولی هیچ گونه سازش، پیوند، تعهد و همکاری نخواهیم داشت، از جمله حزب توده، چریک های فدایی خلق اکثریت که موضع گیری ما در مقابل آنها به عنوان جریان مخالف یا متخاصم است، چرا که آنها را از نظر فکری، در مقابل انقلاب و جمهوری اسلامی می دانیم و طبعاً عملکردها نیز از زیربنای فکری نشأت می گیرند. به این ترتیب عملکرد اینها نمی تواند در جهت تأیید انقلاب اسلامی باشد و اگر در مواردی چنین باشد، آن را یک عملکرد مقطعی، تاکتیکی، و ناشی از دلایل سیاسی می دانیم»^{۳۸}.

به این ترتیب حدود دو سال پس از تأسیس نظام جدید و تلاش های خستگی ناپذیر در تدوین قانون اساسی، رجوع چندین باره به آرای عمومی برای تأسیس نهادهای قانونگذاری و اجرایی، تلاش در تعیین چارچوب های قانونی برای به خدمت گرفتن توان جامعه و... دولت جمهوری اسلامی ایران بدون کمترین ارجاع به قانون اساسی و حتی معیارهای روشن، اقدام به تقسیم آحاد جامعه بر اساس مقولات و مفاهیم ناروایی کرد تا به اصطلاح از این طریق حدود عملکرد سیاسی خویش را برای نمایندگان مجلس معلوم گرداند. در مورد تناقضات و سستی های این اعلامیه صفحات زیادی می توان نوشت، در این که

چگونه می توان «پشتیان یک انقلاب» بود و این که تفاوت آن با «موافقت با انقلاب» در چیست؟ در اینکه اصولاً چگونه می توان با چیزی که اتفاق افتاده و دو سال از آن می گذرد «موافق» بود یا نبود؟ در اینکه دولت غیر از «گرفتن میج» آنهایی که اسلحه به دست گرفته اند، آیا راه بهتری برای ترغیب نیروها به پس دادن اسلحه ها ندارد؟ در این که در میان این همه نیروی سیاسی چرا فقط از حزب توده و چریک های اکثریت صحبت می شود که آخر سر هم معلوم نمی شود مخالفند یا متخاصم. در این که بالاخره ملاک و معیار «انقلاب» است که باید «پشتیان» یا «موافق» آن بود و یا این که ملاک و معیار زیربنای فکری است، در این که اصولاً ارتباط این اعلام موضع سیاسی با مهم ترین رودروی سیاسی کشور که همین دولت را در مقابل رئیس جمهور قرار داده است چیست و . . . اما در عین حال انتشار این اعلامیه از طرف قوه اجرایی کشور حاکی از یک مطلب بسیار مهم بود و آن این که دولت، دولتی که باید در چارچوب قانون اساسی، دولت آحاد ملت باشد مسئولیت خود را نه نسبت به عموم ملت بلکه در پیوند با آن چیزی می داند که «انقلاب اسلامی» می نامندش. این اعلام موضع دولت، به مراتب بیش از تمام احتیاط هایی که در قانون اساسی در مورد لزوم رعایت شعائر اسلامی شده بود و همچنین به مراتب بیش از درگیری های جناحی و گروهی که در قالب نام گذاری های سیاسی مانند «خط امام»، «لیبرال» و . . . انجام می گرفت، به این معنا بود که اولین دولت قانونی جمهوری اسلامی ایران، دولتی ایدئولوژیک است. ایدئولوژی ای که حدود آن نامعلوم و ناروشن بود و توسط برآیند نیروها در نهادهای قدرت و نهایتاً در رویارویی های خیابانی تعیین می شد.

با این اعلام موضع، سیاست انقلابی جابجایی نخبگان در جامعه بالاخره به بیان آمد: آن کسانی در زمره نخبگان جامعه قرار خواهند گرفت و از امکاناتی برای ورود به جرگه نخبگان جامعه برخوردار خواهند شد که همسو و همراه این ایدئولوژی بوده و در دفاع از آن فعالیت کنند. هر چند که سیال بودن حدود این ایدئولوژی به گروه های مختلفی که توانستند در جمع نیروهای سیاسی کشور باقی بمانند، این امکان را داد که در هر دوره ای به میل خود با ارائه تفسیری خود ساخته از این چهار گروه، به جابجایی نخبگان در جامعه دست بزنند. اما آنچه ماندگار شد، پذیرش نفس ایدئولوژیک بودن دولت بود.

رویارویی رئیس جمهور وقت و نیروهای مخالف وی چندان نپایید. پس از سخنرانی رئیس جمهور در ۱۴ اسفند ۵۹ در دانشگاه تهران - یعنی جایی که خود حدود ۹ ماه پیش به دلیل نگرانی از عقب نماندن از نیروهای انقلابی در تعطیل کردنش همراه شده بود- و تهاجم به این سخنرانی و آشکار شدن مشارکت بخشی از نیروهای نظامی و انتظامی کشور در این تهاجم دیگر مسلم بود که امکان همزیستی کاملاً از بین رفته است. پس از عزل وی از فرماندهی کل قوا و انتشار گزارش کمیسیون تحقیق درباره حادثة چهاردهم اسفند، مجلس رأی به عزل رئیس جمهور داد. و عاقبت آنچه همه نیروهای سیاسی کشور از اولین روز پیروزی انقلاب نگرانش بودند، اتفاق افتاد: موجی از خشونت و ترور سراسر جامعه را فرا گرفت و نیروهایی که دو سال پیش از این در کنار یکدیگر گسترده ترین و در مجموع

یکی از کم هزینه ترین انقلاب هایی را که تا آن روز در جهان اتفاق افتاده بود به ثمر نشانده بودند، با عناد و خشونت زائد الوصفی کمر به انهدام یکدیگر بستند. سیاست انقلابی جابجایی نخبگان در جامعه به سرانجام محتوم خویش رسیده بود.

سلطه دیدگاه ایدئولوژیک بر ذهنیت اکثر نیروهای سیاسی کشور و نظامی گری که میراث جنبش مسلحانه ای بود که از سال های دهه پنجاه به مشی غالب در مبارزات سیاسی تبدیل شده بود، از فردای پیروزی انقلاب به عنوان عوامل تعیین کننده در روابط میان گروه های سیاسی کشور ایفای نقش نمود. در کنار این دو عامل اصلی نباید تاثیر عوامل دیگری همچون ضعف فرهنگ سیاسی کشور که حاصل اسف بار استبداد پهلوی بود، تقدس انقلابی گری همچون ارزش مسلط بر مبارزات آزادیبخش در کشورهای جهان سوم، جو رعب و وحشتی که با تروهای مراحل اول انقلاب اکثر نیروهای سیاسی را دست پاچه کرد و... ده ها عامل دیگر را نیز نادیده گرفت. از همان اولین روز پیروزی انقلاب، تلاش برای بازسازی نظم حقوقی جامعه با رقیبی روبرو شد که شیوه عمل انقلابی را مناسب ترین راه برای تأسیس نظام جدید می دانست. این شیوه عمل که از سوی اکثر نیروهای سیاسی به منزله مناسب ترین طرف برای پاسخگویی به امیال و اهداف انقلاب تشخیص داده شد، در زمینه جابجایی نخبگان کشور به راهی رفت که بازگشت از آن غیر ممکن گشت. در عین حال، بازبینی سیاست های حاکم بر برنامه جابجایی نخبگان کشور پس از پیروزی انقلاب به روشنی از این واقعیت حکایت دارد که جنگ با عراق را نمی توان در زمره دلایلی به شمار آورد که باعث و بانی رودرویی خصمانه نیروهای سیاسی در کشور بودند. با وقوع جنگ، اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی کشور خواه به دلیل «دفاع از نظام برآمده از انقلاب» یا به دلیل «دفاع از خاک و وطن» یا به دلیل «مقابله با امپریالیسم آمریکا و یا روسیه» که تهاجم عراق را همسوا با منافع آنها می دانستند نیروهای شان و مردم را به مقابله با مهاجم فراخواندند. جنگ باعث جدایی نبود و امروز نیز یادآوری جانفشانی ها و از خود گذشتگی های آن نمی تواند زمینه ای برای تأکید و استمرار جدایی ها باشد. در واقع اگر نیک بینگریم یکی از محمل های مظلومیت جنگ نیز در واقع همین جدایی ها بودند. اما اگر جنگ نتوانست تغییری در سیاست انقلابی جابجایی نخبگان در جامعه بدهد، الزاماتش آنچنان حقیقی و گسترده و غیر ایدئولوژیک بود که آرام آرام بر سایر سیاست ها و برنامه هایی فائق آمد که مستقیماً برخاسته از امیال و آرزوهای برآمده با انقلاب بودند.

یکی از رویاهای انقلاب که در مفهوم استقلال خواهی جنبش انقلابی متبلور بود، تسلط کامل ایران بود بر ثروت های زیرزمینی اش و مهم ترین آن نفت. رهایی ایران از سرسپردگی به غرب از جمله به این معنا بود که دیگر ایران نفتش را به هر قیمتی نخواهد فروخت و به هر حال درآمد آن را صرف خرید اسلحه نخواهد کرد، تهاجم عراق بر این آرزو خط بطلان کشید.

یکی از وعده های انقلاب آن بود که ثروت کشور به نحو عادلانه تری تقسیم شود و بخش مهمی از آن نیز در خدمت صنعتی کردن کشور به کار رود. هزینه های بالای جنگ، نه فقط امکان تحقق چنین رؤیایی را برای سال ها به تعویق انداخت، بلکه به انباشت پول و سرمایه های عظیم نزد عده قلیلی انجامید.

شرایط جنگی حتی دانشجویان خط امام را که امیدوار بودند آمریکا با پوزش از ایران به دلیل سیاست های خویش در دوران محمد رضا شاه، انقلاب ایران را به رسمیت بشناسد، «سر عقل» آورد. جنگ و لزوم دفاع از کشور واقعی تر از آن بود که بتوان با آن در چارچوب آرمان گرایی ها و امیال و آرزوهای انقلاب برخورد کرد. در یک کلام، الزامات حیاتی جنگی که به ایران تحمیل شد نهایتاً به دوره ای پایان داد که انقلابی گری وجه غالب و مسلط آن بود. این واقعیت زمانی به رأی العین آشکار شد که جنگ پایان گرفت. در واقع نیز، هر چند جنگ خُرده خُرده توان مالی کشور را از بین برد و دسترسی به وعده های مادی انقلاب را مشکل و مشکل تر کرد، اما تا جریان داشت، محملی بود برای رشادت ها، از خود گذشتگی ها و زیستن در چارچوب های اعتقادی آشنایی که در زمره امیال و آرزوهای معنوی مردمی بود که در سال ۵۷ رژیم پهلوی را سرنگون کردند. فضای معنوی جنگ که در آن حق و باطل جایگاه روشن و مسلمی داشتند و مرتبه ای بین این دو قابل تصور بود، همان فضای معنوی و آشنایی انقلاب بود. اما با پایان جنگ و الزامات ملی و بین المللی این فضا نیز به ناچار باید تغییر شکل می داد. به همین معنا، پایان جنگ را نه می توان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب عراق دانست و نه پذیرش مجدد قرارداد الجزایر از سوی عراق. پایان جنگ را باید آن هنگامی به شمار آورد که بار دیگر نیازهای حیاتی و مبرم جامعه در زمینه بازسازی به بازبینی چارچوب نظری «حق و باطل» در تعیین ارتباطات ایران با جهان خارج مطرح شد و مجدداً معیار های ظریف تری برای رده بندی کشورهای جهان به کار گرفته شد. اولین نتایج این رویکرد جدید را پس از پایان جنگ در شکل گیری و پختگی درایتی می توان مشاهده کرد که مانع از هر گونه دخالت ایران در جنگ خلیج فارس شد. جنگ خلیج فارس نه به منزله رویارویی حق و باطل بلکه به منزله شکافی در جبهه نیروهای باطل برآورد شد و از عدم یکدستی در آن حکایت می کرد. و برخلاف تمایل آشکار گفتار «انقلابی» بر جای مانده از سال های اول انقلاب که پشتیبانی از عراق را تجویز می کرد، خود را درگیر چنان ماجرابی نساخت. در قدم بعدی، شورای امنیت ملی با تفاوت گذاری میان اروپا و آمریکا و از جحیت قائل شدن در برقراری رابطه با اروپایی ها، گام دیگری در این جهت برداشت. تلاش در جهت برقراری ارتباط سیاسی با عراق و حضور نماینده ای از این کشور در تهران در چارچوب کنفرانس کشورهای اسلامی و بالاخره تدارک همزیستی و سپس همکاری با کشورهای عرب خلیج فارس و به ویژه عربستان سعودی، آخرین و به عبارتی پرمعنائین قدم در یادآوری این واقعیت بود که جنگ با تقسیم بندی دو قطبی اش به پایان رسیده است.

اینک بحث بر سر آن است که چگونه باید بر اساس همین تجارب به جایگاه نخبگان در جامعه

اندیشید. زمانی که به درستی و بر اساس نیازهای واقعی کشور، برنامه سرنگونی صدام حسین، یعنی مظهر و عینیت «باطل» به تلاش برای برقراری روابط و حسن همجواری با حکومت صدام حسین تبدیل می شود، آیا هنوز می توان دیدگاه های «انقلابی» را نسبت به جایگاه نخبگان طیف های مختلف داخلی حفظ کرد؟ آیا اکنون که می توان «از فهد گذشت»، هنوز می توان خود را مجاز دانست که نسبت به حمل عکس دکتر مصدق حساسیت نشان داد و ابراز تعلق یک گروه به وی را نکوهش کرده یا انجام این عمل از طرف یک گروه را دال بر غیر خودی بودن آن دانست؟ از «فهد می توان گذشت»، اما هنوز می توان از نوشته های گذشته برای ممانعت فعالیت نهضت آزادی بهره گرفت؟ بر اساس کدام معیار و کدام مجموعه ارزشی می توان برقراری ارتباط با عراق و عربستان را اهانت به فداکاری ها و جانفشانی های دوران جنگ به حساب نیاورد، اما از ابراز التفات به ملی گرایی و دکتر مصدق و یا نهضت آزادی خلاف آن را استنباط کرد؟

حرف این نیست که چون در دوره ای انقلاب و جنگ همه چیز بودند و نظام ارزشی حاصل از این دو واقعه مهم بر همه جوانب زندگی اجتماعی و سیاسی کشور غالب بود و همه چیز از منظر آن ها نگریده می شد، حال که وارد دوران دیگری شده ایم باید همه چیز را عوض کرد، نه. صحبت بر سر آن است که حال که به درستی در الگوی رفتاری مان با کشورهای خارج که در جنگ سخت ترین شرایط را برای کشور ما پدید آورده بودند، بازبینی می کنیم، می بایست در الگوی رفتاری مان با نخبگان داخلی نیز حداقل در همان حد، تساهل و مدارا داشته باشیم و در الگوی گردش نخبگان در جامعه بازبینی ای جدی به عمل آوریم.

یادداشت ها

- ۱- به عنوان مثال ر. ک به مقابله جنگ و جامعه؛ عراق در مسیر نظامی شدن؛ در همین شماره و تجربه ناموفق عراق برای حل مسائل نظامی اش پس از جنگ با ایران.
- ۲- در رأس این سازمان های توان از سازمان چریک های فدایی، سازمان مجاهدین، حزب توده، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران (جاما) و نیز حزب دموکرات کردستان ایران نام برد. البته فهرست سازمان ها و گروه هایی که انحلال ارتش «شاهنشاهی» را از دولت موقت می خواستند به مراتب گسترده تر از این چند سازمانی است که نامشان در اینجا آمد. برای مشتی نمونه خروار ر. ک به مجموعه اعلامیه ها بیانیه های سازمان چریک های فدایی خلق ایران در سال ۵۷، انتشارات سازمان چریک های فدایی خلق ایران، تهران ۱۳۵۸؛ بیانیه جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) در مورد ارتش، کیهان ۵۷/۱۱/۲۲، ص ۱ و قس علیهذا.
- ۳- مجموعه اعلامیه ها بیانیه های سازمان چریک های فدایی خلق ایران در سال ۵۷، ص ۲۰۶.
- ۴- کیهان ۵۷/۱۲/۳ به نقل از هادی نخعی، حسین یکتا، روزشمار جنگ ایران و عراق، جنگ نامه اول، پیدایش نظام جدید؛ جلد اول؛ بحران های داخلی و تولد نیروهای مسلح انقلاب، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۵۷، صص ۱۷۹-۱۷۸.

- ۵- کیهان ۵۷/۱۲/۲، ص ۱
- ۶- اطلاعات ۵۷/۱۲/۳، ص ۱.
- ۷- همان
- ۸- مهدی بازرگان، مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران ۱۳۶۲، صص ۸۵-۹۵
- ۹- روزشمار، جنگ نامه ۱، جلد ۱، ص ۷۴۱
- ۱۰- همان ص ۸۷۱
- ۱۱- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، مرکز فرهنگی انقلاب اسلامی، جلد پنجم، صص ۱۱۹-۱۲۳.
- ۱۲- اطلاعات، ۵۷/۱۲/۱۰، ص ۲
- ۱۳- اطلاعات، ۵۷/۱۲/۱۲، ص ۳
- ۱۴- کیهان، ۵۷/۱۲/۱۷، ص ۳
- ۱۵- کیهان، ۵۸/۱/۲۹، ص ۸
- ۱۶- کیهان ۵۷/۱۱/۲۵، ص ۱
- ۱۷- خاطرات عباس عبدی یکی از دانشجویان پیرو خط امام، بررسی نحوه شکل گیری حرکت های دانشجویی از آغاز، کیهان سال، دوره جدید، جلد دوم، ایران هر سال های ۶۶/۶۵، ص ۹
- ۱۸- قاطع ترین و کوبنده ترین اقدام ضد امپریالیستی جوانان انقلابی ایران، اطلاعات، ۵۸/۸/۱۲
- ۱۹- همان
- ۲۰- دخالت ها چوب لای چرخ دولت است، پیام رادیو تلویزیونی مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت، اطلاعات، ۵۸/۶/۲
- ۲۱- کیهان، ۵۸/۸/۱۶، ص ۱
- ۲۲- همان ص ۲
- ۲۳- تصفیه در سازمان های اداری کشور آغاز شد، کیهان، ۵۸/۹/۱۴
- ۲۴- کیهان، ۵۸/۱۲/۱، ص ۳
- ۲۵- کیهان ۵۸/۱۲/۱۱
- ۲۶- مناظره تلویزیونی چریک ها و سپاه در مورد وقایع کتله، کیهان ۵۸/۱۲/۱۶
- ۲۷- کیهان ۵۸/۱۲/۵
- ۲۸- کیهان ۵۸/۱۲/۸
- ۲۹- کیهان، ۵۹/۱/۲۰
- ۳۰- کیهان ۵۹/۱/۱۹ (تبریز)، کیهان ۵۹/۱/۲۱ (تهران)، کیهان ۵۹/۱/۲۲ (شیراز)، کیهان ۵۹/۱/۲۳ (اصفهان، تهران، شیراز، ...)
- ۳۱- کیهان ۵۹/۳/۱۶ و روزهای بعد
- ۳۲- کیهان ۵۹/۳/۲۹ و روزهای بعد
- ۳۳- کیهان ۵۹/۶/۱۰ و ۵۹/۶/۱۱
- ۳۴- نامه مردم (ارگان حزب توده ایران)، ۵۹/۷/۱ به نقل از روزشمار جنگ ایران و عراق، جلد چهارم: هجوم سراسری، تهاجم و پیشروی های عمده عراق، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،

تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۶۳.

۳۵- اطلاعیه مجاهدین، ۵۹/۷/۵ به نقل از روزشمار، جلد چهارم، ص ۱۶۲.

۳۶- از جمله بنگرید به اطلاعیه اتحادیه کمونیست ها و حزب توده ایران (نامه مردم ۵۹/۷/۱۵)، روزشمار، جلد چهارم ص ۳۱۹ و اعلام مواضع سازمان چریک های فدایی خلق اکثریت، (کوار ۵۹/۷/۹)، روزشمار، جلد چهارم ص ۲۲۳.

۳۷- اطلاعیه سازمان پیکار، بی تا، به نقل از روزشمار، جلد چهارم ص ۱۰۳، در زمره اطلاعیه های منتشر شده در ۵۹/۷/۲.

۳۸- روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۱ به نقل از روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب پنجم، هویزه، آخرین گام های اشغالگر، زمینگیر شدن و توقف کامل دشمن، مرکز مطالعات و تحقیقات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۷۷.

کتابخانه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی